

«به نام خدا و با یاد پدری که سال هاست در همین نزدیکی است»

طرح جشن «بازی کن، سهم شادی ات را بردار»

مخصوص نیمه شعبان

این روزها در سطح شهر کافه هایی با نام های بازی کده یا بردگیم یا فکر بازیا و..... به وجود آمده که بسیار مورد استقبال جوانان قرار گرفته است.

در این کافه ها علاوه بر سرو چای و کیک و قهوه و..... بازی های مختلفی نیز به میهمانان پیشنهاد می شود و گیم مستر (گرداننده ی بازی) بازی انتخابی گروه میهمان را به طور کامل برای آنها توضیح می دهد.

در این طرح جشن سعی بر این داریم که پس از اجرای بازی و گذراندن لحظاتی خوش و به جا گذاشتن خاطراتی شیرین در ذهن مخاطب، مطلبی کوتاه با پل ارتباطی مخصوص هر بازی، دانه ای از محبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در قلب مخاطب بکاریم. ان شاء الله.....

گرداننده ی هر بازی باید تسلط کامل بر بازی داشته باشد تا بتواند به خوبی بازی را به میهمانان آموزش دهد و در طی بازی همراهی کند و بر هیجان بازی بیفزاید و با مخاطبین ارتباط مثبت و موثری برقرار کند.

بازی اول: بازی مافیا

پیشنهاد:

۱. چون بازی مافیا بازی تقریباً پیچیده ای هست، پیشنهاد می دهیم مهمانانی را که به بازی مسلط هستند و قبلاً بازی را انجام داده اند به این بازی دعوت کنید.
۲. می توانید با گذاشتن یک تایمر بزرگ بر سر میز بازی به بازیکنان مدت زمان بدهید برای تمام کردن بازی تا بازی زیاد زمان نبرد و نهایتاً پس از اتمام زمان، با توجه به تعداد شهروندان و مافیاهای برنده را اعلام کنید.

«متن بعد از اتمام بازی مافیا»:

این که یک بازی بود و خیلی هم خوش گذشت. اما واقعیت این است که همه ی ما در یک بازی بزرگ شهروند هستیم، با این تفاوت عجیب که گرداننده ی بازی و دکتر بازی می خواهند که شهروند ها پیروز شوند و هوایشان را دارند. حتی با وجود اینکه مافیاهایی هستند که دائم شک می اندازند به جان شهروندها و دائم می خواهند گمراشان کنند. دکتر بازی، برای کمک و نجات شهروندان، برای زنده ماندن دلہایشان، از خودشان بیشتر اهمیت می دهد و بیشتر دلش شور می زند!

فقط فرق زندگی ما این است که گرداننده ی بازی ما همیشه دکتر و جان بخش بازی اش را در هر زمانی و همیشه معرفی کرده.

ما اینجا هستیم تا بگوییم محال است خدای مهربان؛ گرداننده ی این عالم مارا رها کرده باشد و ما را بی پناه و بی جان بخش گذاشته باشد، مخصوصاً در این روزها که خیلی نیاز داریم به یک حیات بخش که حال دل و روحمان را خوب کند. آن جان بخش به حرفهایمان قضاوتمان نمیکند، او دکتري ست که دلمان را می بیند، او طبیب دل هاست.

و آن یک نفر همان کسی است که این روزها ایام میلادش است و فقط کافیست به سمتش برویم و دل به دل او بدهیم و در سیهایی شب های روزگارمان حتی با چشم بسته، توجه شان را به خودمان جلب کنیم، با علامت دادن، با صدا زدن ایشان با زبان ساده و خودمانی.....

فقط کافیست قلبا به ایشان توجه کنیم و لب هایمان را تکان بدهیم و بگوییم: امام مهربانم، من پشت دست شما بازی می کنم تا سهمم از پیروزی و شادی بازی دنیا را تمام و کمال بردارم.



بازی دوم: مکعب قصه گو

از هر یک از سه یا چهار مخاطب بخواهید تا با توجه به تاس هایی که گرداننده ی بازی انداخته است و عکس هایی که ظاهر شده، یک نفر یکبار داستان غم انگیز، نفر بعدی یک داستان شاد و نفر بعد داستانی هیجان انگیز یا عاشقانه یا چندی آور یا دلخراش یا..... بسازد.

«متن بعد از اتمام بازی مکعب قصه گو»

هر روز صبح که بلند میشویم با اتفاقاتی روبه رو می شویم که انگار تاس اش را خودمان نریختیم و برای ما ریخته شده! گاهی بعضی هایش را دوست نداریم و گاهی برای بعضی دیگرش از سر شوق قهقهه سر میدهیم. راستش ما تاس ها را نمی ریزیم، اما می توانیم داستانش را قشنگ بسازیم، می توانیم از ریز و درشت اتفاق ها خاطرات خوشایند بسازیم. مثل همین الان:

قصه های خنده دار،

قصه های عاشقانه،

قصه های ترسناک و.....

راستش قدرت من و شما همین جاست. در انتخاب داستان، انتخاب یک نگاه، انتخاب بین ایجاد حال بد یا ایجاد حال خوب. مانند آن کسی که دست نداشت ولی شناگر ماهری شد.

قدرت من و شما همین جاست که از لابلای هر آنچه بقیه تلخ می بینندش، روشنی و حال خوب و امید پیدا کنیم. روزنه ها کوچک اند اما روشنی شان تمام نشدنی است.

میخواهم همه مان را دعوت کنم قصه ی مکعب های مان را جوری جفت و جور کنیم که به مولود این روزها مربوط شود، مثلاً به لمس حضورش با دعا برایش یا خواندن نوشته ای در موردش یا چند خط درد و دل با او.....

باور کن حال خوبی دست می دهد و روزمان ساخته می شود اگر داستانمان را ادامه بدهیم؛ می دانی، به امتحانش می ارزد.

«حال خوب ساختنی ست»



بازی سوم: تیز بین

پیشنهاد:

برای هیجان انگیزتر شدن بازی، گیم مستر یا بازیگردان می تواند کارت مرکزی را دانه به دانه وسط بگذارد و برای پرت کردن حواس بازیکنان علامت هایی را که روی کارتها وجود ندارد را بگوید.....

«متن بعد از بازی تیز بین»

دیدن یا ندیدن، مسأله این است!

دقیقا مثل گره اصلی همین بازی که «دیدن» هست!

توی زندگی هر کدام از ما هم همینطور، گاهی من یکسری داشته و نعمت دارم که جلوی چشمم هستند، حتی با آنها چشم در چشم هستم، اما نمی بینمشان.....

خیلی هم بُلد هستند، مثل علامتهای با رنگ قرمز داخل همین بازی! به این وضوح! باز گاهی در حین بازی نمی دیدمش..... نکته هایی که در کارت های بازی تیزبین وجود دارد این است که حتما حتما بین همه ی کارتها با هم یک نقطه ی اشتراک وجود دارد، اما گاهی نقطه ی اشتراک کارتم با کارت مرکزی را نمی بینم. حتی یه وقت هم میگویم چیزی نیست که؟! کو؟! در بازی زندگی هم گاهی انقدر سرگرم آنچه می خواهم می شوم، سرگرم یک خواسته یا یک حاجت، انقدر تمام حواس و تمرکز را روی به دست آوردنش می گذارم که داشته های جلوی چشمم را نمی بینم. داشته هایی که اگر یک مقدار روی شان تمرکز کنم، می بینم همان ها آرزوها و حاجات خیلی های دیگر است، و من به راحتی آنها را دارم اما نگاهشان نمی کنم؛ با داشتنش کیف نمی کنم و لذت نمی برم. و شروع میکنم به ناله کردن!

این بازی می گوید نگاهت را به دنیا و داشته هایت تیز کن و دقیق ببین.

مثلا همین طبیعتی که در آن هستیم را نگاه کنیم؛ جزو نعماتی اند که انقدر عادی شدند که گاهی اصلا توجهی به وجود آنها نداریم. یا همین تنوع رنگها؛ یک لحظه دنیا را بدون وجود رنگ سبز فرض کنید؛ چقدر از جذابیت های دنیا برایمان کم میشد؟ دیگر درخت و چمن و فضای سبزی وجود نداشت که با دیدنشان آرامش بگیریم. من اگر نگاهم را تیز نکنم، اگر نبینم، لذت یافتن اش را از دست می دهم، فرصت کیف کردن را از دست می دهم و شاید آن کارت از دستم برود و من از بودنش و داشتنش کیف نکردم و اصلا نفهمیدم چقدر داشتنش می توانست با ارزش باشد و می توانست من را برنده ی بازی دنیا کند.

این روزها روز میلاد با ارزشترین داشته ی ماست!

خاص ترین هدیه ای که خالق به این دنیا داده!

همانی که اگر هر روز و هر لحظه ی زندگی ام نگاهم به او باشد و ببینم اش، آرامش و شادی را وارد زندگی ام کرده ام. امام زمان علیه السلام لحظه به لحظه رنگ آرامش و شادی به زندگی ما می زند و مراقب سهم ما از شادی این دنیا هستند، فقط کافیست که با دقت نظر بیشتری به ایشان قلبا توجه کنیم و حرفهایمان را با ایشان در میان بگذاریم، با همین زبان ساده و گویای خودمان، لبهایمان را تکان دهیم و با ایشان صحبت کنیم؛

((مجری امام زمان علیه السلام را مورد خطاب قرار می دهد و شروع می کند با ایشان بلند بلند صحبت کردن))

سلام امام مہربانم!

من می بینم و می دانم شما مراقب سهم من از شادی و آرامش و موفقیت در این دنیا هستید، مانند مادری که وقتی یکی از فرزندانش سر سفره ی غذا نیست، سهمش از غذای آن وعده را برایش نگه میدارد.



بازی چهارم: ورزش یوگا

پیشنهاد:

از یک مربی یوگا دعوت کنید تا برای تمرین دادنِ آماتورها به شما در غره ی یوگا کمک بدهد.

«متن آخرِ ورزش یوگا»

جایی خواندم: «اگر روزگار سخت گرفت به آنهایی که دوستشان داری فکر کن»

اینجا دور هم جمع شدیم که از معمولی ترین چیزها حسّ خوب بسازیم؛

از همین نفس کشیدن ساده که روزی میلیون ها بار انجامش می دهیم، با کشش دست و پا تمرکز بسازیم که یاد بگیریم اگر روزگار سخت گرفت روی دوست داشتنی هایمان تمرکز کنیم.

من فکر میکنم راز حال خوب همین است؛ که دست دلخوشی هایمان را بگیریم و راه بیافتیم و هر وقت و هر جا تلخ گذشت، سخت گذشت، نیم نگاهی بهشان بیاندازیم. درست مثل اینکه باک ماشینمان را پر کرده باشیم تخت گاز برویم و باز هر وقت توی دست انداز افتادیم ترمز بگیریم، از همین معمولی ها کمک بگیریم و از دلخوشی هایمان کیف کنیم و باز راهی شویم.

گاهی ته دلمان، گاهی با لبخند، و گاهی داد بزنییم چه خوب که دوست داشتنی هایمان را نزدیکمان نگه داشتیم.

من فکر می کنم اینگونه می شود دوام آورد، اینگونه می شود راه رفت، اینگونه خستگی در می رود و این گونه حالمان خوب میماند.....

من اسمش را گذاشتم «شکر»

شکر همان شاه کلیدی است که کم نمی آورد.....

دوست عزیزم؛

می دانم سخت می گذرد و گاهی تلخ

اما تو سفت دست دوست داشتنی هایت را بگیر و راهی شو، هر چه سخت تر گذشت به همین معمولی ها فکر کن و بیشتر شکر کن.

من می دانم سختی ها در مقابل شکرگزاری تو تسلیم خواهند شد؛

این وعده ی خداست

و خدا خلف وعده نمی کند

راستش را بخواهی من سالهاست دستم را گذاشتم در دست یک دلخوشی مداوم که تمامی ندارد بودنش و یک معمولی مهم که از بس هست، گاهی یادم می رود یادش کنم، درست مثل نفس کشیدن!

جشن میلادش بهترین بهانه است برای شکر بودنش و برای سفت تر گرفتن دستش و برای به اشتراک گذاشتن حس ناب با او بودن.....

حال خوب در کنارش بودن.....

بازی پنجم: غرفه ی بردگیم

دو تا سه بازی مختلف داشته باشید (به عنوان پیشنهاد منچ، اونو، سوسکی، کاغذ اسم فامیل و.....). شما به عنوان گرداننده ی غرفه می بایست بازی ها را به خوبی بشناسید و بتوانید به سلیقه ی گروهی که مهمان غرفه شدند بازی پیشنهاد دهید. (اینکه مثلا بازی هیجانی باشد یا چالشی و معمایی و یا فکری و.....) و بعد چگونگی بازی را توضیح دهید. توجه مخاطب را به خودتان جلب کنید که اگر می خواهند قاعده های بازی را بدانند تا برنده شوند باید دقیق به شما گوش دهند.

*بهتر است از بازی هایی استفاده کنید که مورد های امتیازی داشته باشد. مثل کارت طلایی و ...

بعد از اتمام بازی، نظر شرکت کنندگان را در مورد بازی بپرسید:

اینکه نظرشان در مورد بازی چه بود؟

تا حالا از این نوع بازی ها انجام داده بودند؟

چه نوع بازی های دیگری در این طیف بازی های رومیزی می شناسند؟

بعد بپرسید اولین بازی ای که در دوران کودکی انجام دادند را یادشان هست؟

خوب است مجری بیشتر روی چگونگی بازی ها تمرکز کند.

«بعد مجری شروع به صحبت کند:»

همه ی ما از بچگی بازی های مختلفی انجام دادیم و به نحوی هم از هر کدام لذت بردیم و خاطره داریم.

همه ما در اولین مواجهه با یک بازی جدید می پرسیم که آن بازی چگونه است و چه قوانینی دارد؟!

چرا می پرسیم؟ (این سوال را مجری از مخاطب ها بپرسد و بخواهد جواب دهند).

می پرسیم که بتوانیم وارد بازی بشویم و درست بازی کنیم.

خب چرا می خواهیم درست بازی کنیم؟ (این سوال را مجری از مخاطبها بپرسد و بخواهد جواب دهند). چون می خواهیم برنده باشیم.

دقیقا همین است. هیچ آدم عاقلی در شرایط نرمال نمی خواهد بازنده از یک بازی بیرون بیاید.

کسی هم برنده ی بازی می شود که بتواند قوانین بازی را، میانبرها و امتیازهایش را به خوبی بشناسد و حواسش را جمع بازی خودش کند.

شنیده اید که می گویند «بازی دنیا»؟!

همه ی ما وقتی وارد این سرزمین می شویم، انگار وارد یک بازی بزرگ شده ایم. بازی ای که سازنده ی آن قوانین مختلفی را درونش طراحی کرده.

قانون هر چیزی هست؛ مثل قانون جاذبه ی زمین، یعنی اینکه من یک مداد را رها کنم به سمت زمین می رود.

این قانون هست! و کار خودش را می کند. به باور من هم کاری ندارد، من اگر بروم بالای پشت بام یک ساختمان و بگویم من

که قانون جاذبه را باور ندارم و خودم را رها کنم؟! آن جاذبه به سرعت من را پایین می کشد و کار خودش را انجام می دهد.

یا مثلا تجربه این را داشتید که در یک بازی دیجیتالی در یک مرحله گیر کنید و نتوانید مرحله را رد کنید؟! وقتی اینطور می

شود تمام سعیم را میکنم تا راهش را پیدا کنم، چون عقلم می گوید آن کسی که این بازی را طراحی کرده حتما یک راه حلی

برای جلو رفتن از این مرحله گذاشته است.

و قانونی که خداوند می فرماید من در این دنیا بن بست نگذاشتم. اگر دیدی جایی بن بست است و باز هم بن بست، نگران نباش بالاخره راه باز می شود؛ همانجا که می فرماید «ان مع العسر یسری» «همراه هر سختی آسانی است.»

ما اگر قانون ها را خوب بلد باشیم، می توانیم آن موقع که گفتند زمان تمام شد، برنده از این بازی بیرون بیاییم.

این بازی یک کارتهای طلایی هم دارد، یک میانبرهای بزرگ. یکی از اصلیتین آنها وجود همان کسی است که خداوند متعال از اول شروع معرفی اش کرده؛

همان که به فرشته ها گفت مقابلش سجده کنند، مقابل حجت خدا، حضرت آدم علیه السلام.

و آخرین پیامبرش هم گفت هرکس امام زمانش را نشناسد در بازی دنیا باخته است.

امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام برگ برنده ی بازی این دنیا هستند. از آن کارتها که در یک بازی همیشه باید سعی کنیم در دستمان نگهش داریم. که اگر آن کارت را داشته باشیم، هر جا گیر کردیم رو کنیم و آن مرحله را رد کنیم و بالا برویم. در بزنگاه ها و گیرهای زندگیمان صدایشان کنیم. ایشان همان پدر مهربانی هستند که به فریاد فرزندانمان می رسند.

هر روز که از خواب بیدار می شویم با یک سلام ساده، سلام امام زمان، سلام صاحب الزمان، بازی را شروع کنیم. سلامی که بی شک جواب می دهند و آن وقت هست که کارت برنده را از اول صبح دستمان گرفتیم و خیالمان راحت است که برنده از این بازی بیرون می رویم، چون جواب سلام واجب است و ایشان قطعاً جوابمان را می دهند.

انشاءالله که همیشه برنده و موفق باشید.

متشکرم از همراهیتان.